

علم منطق

درس پنجم

مباحث تعریف

(قسمت اول)

در درسهای پیشین ، دانستیم که علم به دو قسمت ، یعنی :
تصور و تصدیق ، تقسیم می شود. از سوی دیگر دانستیم که
وظیفه علم منطق ، دو چیز است :

اول : ارائه رهنمود برای تعریف صحیح ، که به تصوّرهای اختصاص
دارد ؛ یعنی : بیان راه های درست ، برای پی بردن به مجهولات
تصوّر در پرتو معلومات تصویری.

دوم : ارائه رهنمود برای استدلال صحیح که به تصدیق ها اختصاص
دارد ؛ یعنی تبیین روش های درست ، برای آگاه شدن از مجهولات
تصدیقی ، در پرتو معلومات تصدیقی.

بدین جهت ، موضوع علم منطق را "معرف" و "حجت" دانسته اند.

در این باب ، به بحث و بررسی پیرامون بخش اول از وظایف علم منطق ، یعنی ارائه طریق برای "تعریف صحیح" می پردازیم. در حقیقت ، علم منطق ، راه های درست را برای پاسخگویی به پرسش هایی در زمینه های "چیستی" ، "هستی" و "چرایی" اشیاء ، تبیین می کند.

گرچه زمینه های دیگری نیز برای پرسش ، مانند "کجایی" ، "چگونگی" ، "چندتایی" ، "چه زمانی" ، "چقدری" ، "چه شخصی" و مانند آنها وجود دارد ؛ ولی اساس پرسش های اصلی در علوم ، شامل سه مطلب اول ، یعنی " چیستی" ، "هستی" و "چرایی" می گردد که در زبان عربی به "ما" ، "هل" و "لِمَ" تعبیر می شود. بر این اساس ، علامه سبزواری در کتاب "منظومه" چنین می گوید:

مطلب «ما» مطلب «هل» مطلب «لِمَ»

أَسَّ الْمَطَالِبِ ثَلَاثَةٌ عِلْمٌ

روشن است که تعریف صحیح موضوعات در محدوده هر دانشی، نقش بارزی در فهم درست آن علم و گسترش مباحث و اندوخته های آن ، و پیشگیری از بروز خطا در شناختن و شناساندن آن دانش دارد.

از سوی دیگر می دانیم که امر تعریف حقایق و موضوعات در همه علوم ، کار علم منطق نیست ، بلکه علم منطق ، راه ها،

روش ها ، و شرایط لازم برای "درست تعریف کردن" موضوعات و پدیده ها را در هر علمی ارائه می کند.

بنا بر این ، علم منطق در این زمینه ، در خدمت سایر علوم است.

همچنین با این بیان ، روشن می گردد که همه دانش ها ، نیازمند علم منطق می باشند. زیرا بدون مراعات قوانین این علم، نمی توان به صحّت تعاریف امور در دانش های دیگر ، اطمینان داشت.

نکته دیگر اینکه : مقصود از تعریف یک شیء در علم منطق ، ترجمه لغوی یا تعریف لفظی آن نیست ، بلکه ارائه معلوم تصوّری است که موجب پی بردن به مجهول تصوّری می باشد و "چیستی" آن شیء را تبیین می کند.

اقسام تعریف

تعریف را در علم منطق به دو قسم ، تقسیم کرده اند :

- حدّ ، که شامل دو بخش ، یعنی : حدّ تامّ و حدّ ناقص می شود.

- **رسم** ، که شامل دو بخش ، یعنی : رسم تامّ و رسم ناقص می گردد.

حدّ تامّ آن است که تعریف یک شیء ، با جنس قریب و فصل قریب آن صورت گیرد. زیرا هدف از تعریف کامل یک شیء ، تعریف آن با همه ذاتیات آن است ؛ و می دانیم که جنس قریب و فصل قریب ، هر دو ، ذاتی هستند ، نه عرضی.

مثل اینکه در تعریف "انسان" بگوییم : "حیوان ناطق". زیرا حیوان (به معنای موجود زنده حسّاس و متحرّک بالإرادة) ، جنس قریب انسان است ؛ و ناطق ، فصل قریب آن ، و هر دو ، ذاتیات انسان هستند.

حدّ تام یک شیء ، با دلالت مطابقی بر آن شیء دلالت می کند. یعنی : لفظی که در تعریف با **حدّ تامّ** آمده است ، بر تمام معنای شیئی که مورد تعریف قرار گرفته است ، دلالت می نماید.

حدّ ناقص آن است که تعریف یک شیء ، با بعضی از ذاتیات آن باشد ، و این امر ، به دو صورت است :

الف - اینکه تعریف یک شیء ، به جنس بعید و فصل قریب آن باشد. مثلا در تعریف انسان بگوییم : "موجود زنده ناطق". در این مثال، " موجود زنده" ، جنس بعید برای انسان است (برای اینکه شامل حیوان و غیر حیوان یعنی گیاه می شود) ، و "ناطق" ، فصل قریب آن.

ب - اینکه تعریف یک شیء ، فقط با فصل قریب آن صورت گیرد. مثلا در تعریف انسان بگوییم : "ناطق".

از آنجا که این تعریف ، همه ذاتیات شیء را در بر ندارد و تنها بعضی از اجزاء ذاتی آن را تبیین می کند ، آن را "حد ناقص" نامیده اند.

بنا بر این ، حد ناقص ، با دلالت التزامی بر شیئی که مورد تعریف قرار گرفته است ، دلالت می کند ، نه با دلالت مطابقی ؛ زیرا دلالت آن بر شیء مذکور ، از قبیل دلالت جزء خاص بر کلّ است.

به عبارت دیگر ، حد ناقص یک شیء ، با آن شیء در مفهوم ، مساوی نیست ، گرچه در مصداق و تحقق خارجی ، باهم مساوی هستند.

رسم تامّ آن است که تعریف یک شیء ، با جنس و عرض خاص آن باشد. مثلا در تعریف انسان بگوییم : "حیوان متعجب". بنا بر این ، رسم تامّ ، شامل یک ذاتی و یک عرضی برای شیئی که مورد تعریف قرار گرفته است می باشد.

رسم ناقص آن است که تعریف شیء ، با فقط عرض خاص آن باشد. مثلا در تعریف انسان بگوییم : "تعجب کننده".

بنا بر آنچه بیان شد ، نمودار اقسام تعریف ، به صورت ذیل است:


